

## واژه‌های هندی در شاهنامه

قبل از اینکه این موضوع را بررسی کنیم که چطور واژه‌های هندی در شاهنامه فردوسی راه یافتند، باید دربارهٔ زمینهٔ تاریخی این اثر جاودان نیز اطلاعاتی داشته باشیم. زیرا شاهنامه تنها کتابی اسطوره‌ای نیست بلکه جنبهٔ تاریخی نیز دارد:

تو این را دروغ و فسانه مدان به یکسان روش را زمانه مدان

از این نظر اسطوره است که در آن زمان در هند افراد سرگردانی بودند و حالا هم هستند که آنها را بات (Bhat) می‌نامند که ابوالفضل محمد بن حسین<sup>۱</sup> آنها را سیاح نامیده است. کار عمدهٔ آنها داستان‌سرایی است، بدین گونه امرار معاش می‌کنند. کار پیغام رسانی را نیز انجام می‌دهند. تاریخ تولد نوزادگان و متوفیان در دفترچهٔ خود یادداشت می‌کنند و در مراسم ازدواج نقش مهمی بین خانواده‌های عروس و داماد ایفا می‌کنند. در زمان‌های قدیم آنها در اعیاد و مناسبت‌ها به دربار امیر نشینان به نوبت می‌رفتند و داستان‌های نیاکان آنها را با ساز و آواز می‌خواندند. فردوسی علاوه بر جمع آوری داستان‌های پراکنده از موبدان از داستان‌سرایی این باتها نیز استفاده کرده است. مسلّم است جنگی که در شاهنامه ذکر شده است در مناطق گرمسیری وقوع یافته است. زیرا وقتی که رستم دربارهٔ گرفتار شدن شاه کاوُس خبردار شد و نامه‌ای به شاه هاماوران نوشت و در همان موقع:

سپه را ز کابل به زابل<sup>۲</sup> بخواند میان بست و بر جنگ لشکر براند

- 
۱. تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر جعفر یاحقی و مهدی سیدی، جلد اول، ص ۳۰۹ و جلد دوم ص ۱۰۷۵، توضیح شماره ۳۰۹ سطر ۱۳.
  ۲. ناگفته نماند هوای این هر دو منطقه [زابل و کابل] معتدل است.

و این جنگ بین ساسانیان و کوشانیان در گرفت، زیرا هر دو طرف در لشکر از فیل‌های جنگی استفاده می‌کردند که حیوان گرمسیری است:

همان خود و برگستوان بی‌شمار ز پیلان جنگی فزون از هزار  
 ابوعلی حسن بن علی معروف به خواجه نظام‌الملک طوسی در سیاست‌نامه می‌نویسد:  
 ”عادت سلطان محمود چنان بودی که از چند جنس لشکر داشتی چون ترک و خراسانی و عرب و هندی و دیلمی و غوری...“<sup>۱</sup>

ارتشیان هندی، کچی (Kachhi) بودند یعنی از منطقه رن کچ که جزو خاک ایالت گجرات محسوب می‌شود و در تاریخ بیهقی به صورت کیجی قید گردیده است. میان حکمرانان خاندان کوشان، کنشکا از قدرتمندترین فرمانروایان محسوب می‌شد. در قرن دوم میلادی مناطقی از جنوب ازبکستان، تاجکستان، شرق آمو دریا، شمال غربی و شمال شبه قاره هند [یعنی در طول از آمودریا تا رود جَمنا و در عرض از پامیر تا بحیره عرب] تحت سلطه‌اش قرار داشتند. شهر پیشاور پایگاه نظامی بود. شهر بگرام (در افغانستان فعلی) و شهر مَتهرا (Mathora) (شمال هند) دو پایتخت دولت بودند. مَتهرا منطقه حاصلخیزی است که در آنجا علاوه بر مردم کاست‌های مختلف، هنوز جات‌ها نیز زندگی می‌کنند که در ایالت پنجاب جت هم نامیده می‌شوند. شغل عمده آنها لشکرکشی بود و حالا هم در شبه قاره جنگ پیشه محسوب می‌شوند. اگر زمان جنگ نبود کشاورزی می‌کردند. آنها از لحاظ شجاعت و دلیری معروف بوده‌اند. چنانچه فردوسی نیز آنها را در همین زمره یعنی پهلوانان آورده است:

بدو گفت کز تو بیرسم همه ز شاه و ز گردنکشان و رمه  
 همه نامداران آن مرز را چو طوس و چو کاوس و گودرز را  
 دلیران و گردان ایران زمین چو گسته‌م و چون گیوپا آفرین  
 ز بهرام و از رستم نامدار ز هر جت بیرسم به من بر شمار

در منابع و اساطیر بودایی راجه کنشکا یکی از حامیان و سرپرستان مسلک بودا بوده است. اگرچه کیش مهر پرستی برایش قابل احترام بود ولی بیشتر متمایل به طرف

۱. سیاست‌نامه، تصحیح محمد قزوینی، ص ۱۰۷.

مسلک بودایی بود. وی فرهنگ بُدگیا (Bodh Gaya) [زادگاه بودا] را در ماوراءالنهر به ویژه در آسیای مرکزی اشاعه داد که نشانه بارز آن شهر بخاراست که آن واژه در اصل وَهَارَ (Vehara) است که معبد بودایی باشد. ولی واسودیو که در زمان اردشیر اول [۲۲۴-۲۴۱] گذشت بر عقیده مادرش که هندو بود، ماند. شیویزم (Shaivism) یکی از فرق هندوئیسم به شمار می‌رود و شیو یکی از خدایان هندوها محسوب می‌شود و یکی از القاب وی اهی دهارک است و آن کسی است که مارها را دور بدن خود می‌پیچد و نگه می‌دارد [معنی لفظی اهی مار سوزاننده است]. به عقیده نویسنده ضحاک حالت تغییر یافته همین واژه مرکب [اهی دهارک] است و چون ضحاک مارپرست [پیرو مسلک شیو] بود، بنابراین مارها را دور بازوانش پیچیده نگه می‌داشت که به عنوان خدایش پاسدار و نگهبان او باشند:

کنم زنده آیین ضحاک را به می مشک سارا کنم خاک را

جنگی که بین واسودیو دوم و شاپور اول رخ داد باعث زوال کوشانیان و پیروزی ساسانیان گردید. این جنگ بین سال‌های ۲۲۴-۲۲۶ میلادی آغاز شد و تا سال ۲۴۲ م. ادامه داشت و در نهایت واسودیو مجبور شد که عقب نشینی کند و ساسانیان مملکت وی را تصاحب کردند و تا پیشاور پیشروی کردند که پادگان نظامی کوشانیان بود و بر همین اساس در جنگی که دشمنان علیه یکدیگر تبلیغاتی به راه می‌اندازند در شاهنامه به واسودیو، دیو سپید یا سفید دیو اطلاق شده است:

وز آن جایگه سوی دیو سپید بیامد به کردار تابنده شید

چنانکه می‌دانیم صفویان از دو زبان یعنی فارسی و ترکی استفاده می‌کردند. ولی خیلی پیش از آنها کوشانیان به زبانهای سغدی و پراکرت حرف می‌زدند. در این میان، القابی مثل شاه و شاهان شاه [که این سنت را از هخامنشیان گرفته بودند] را به کار می‌بردند، یکی از القاب آنها دیو پُتر<sup>۱</sup> یعنی فرزند خدا بود که ایرانیان آن را به عفریت تعبیر کردند.

واسودیو آخرین فرمانروای قدرتمند خاندان کوشانیان بود که سرانجام عقب نشینی کرد و به پنجاب پناهنده شد. لازم است این نکته نیز در اینجا مورد تأکید قرار گیرد که

۱. Potra و پسر واژه‌هایی دارای یک ریشه‌اند.

واژه‌های هندی که وارد زبان دری شدند توسط مهاجمان آورده شدند که مانند ادبا و شعرا فصیح صحبت نمی‌کردند. علاوه بر این بودا نیز به زبان سانسکریت که زبانی فصیح و بلیغ است حرف نمی‌زد بلکه به زبان پراکرت که زبان عامه مردم بود، صحبت می‌کرد و عقاید و آرای خود را در آن زبان بیان می‌نمود. بنابراین تلفظ واژه‌های هندی حالت تلفظ محلی دارند. حال ببینیم چه واژه‌هایی در شاهنامه وارد شدند:

#### باپ: پدر

یک از دیگر استاد آن گاه دور پراز درد باپ و پراز رنج پور بُت: اصل واژه بُد (Bodh) [به ضم اوّل و دال به های دمشی] است. چون زبان پهلوی حرف دال ندارد لذا آن را به حرف تا تغییر دادند و ایرانیان متمایل به غرب این واژه را از زبان‌های اروپایی که در آنها Buddha [بودا] تلفظ شده است، گرفتند. چون پیروان بودا، مجسمه او را بسیار زیبا درست می‌کردند بنابراین بُت به مفهوم معشوق به کار می‌رفت و امروز هم همین گونه است:

بت آرای چون او نیاید به چین برو ماه و پروین کنند آفرین  
و بر اساس دستور زبان فارسی جمع آن را بتان گفته‌اند:  
شدند اندر ایوان بتان طراز نشستند و با ماه گفتند راز

✱

بتان پرستنده با تاج زر همه نامداران به زرین کمر  
برهمن: برهمنان یکی از طبقات (Caste) آریایی نژاد هند هستند که کار عمده آنها انجام دادن مراسم دینی است:

دگر باره مهمان دشمن شدی صنم بودی ورا برهمن شدی  
یادآوری می‌کنیم که بودا از طبقه جنگ پیشگان بود و برهمنان مخالف سرسخت افکار و عقاید وی بودند و پیروانش را وادار کردند که از زادگاه خود مهاجرت کرده و به مناطق دیگر پناهنده شوند. در اینجا منظور از صنم [که معرب واژه سانسکریت شرون است] پیرو مسلک بوداست که با برهمن {یعنی معتقد مسلک هندوئیسم} آشتی کرده بود.

بهره: واحد زمان برابر سه ساعت:

چو یک بهره از تیره شب برگذشت خروس طلایه برآمد ز دشت  
 بده: نوعی از غذا مانند شامی کباب یا کتلت است که آن را در روغن برشته می‌کنند  
 و در سفر با شیر یا دوغ خیس کرده می‌خورند:

پرستنده باشم به آتشکده نسازم خورش جز ز شیر و بده

این غذا را اهالی هند ودا و بدا نیز تلفظ می‌کنند.

**جندل:** طایفه‌ای از هندیان غیر آریایی که آنها را چندان<sup>۱</sup> گویند. آنها معمولاً در محل مرده سوزانی زندگی می‌کنند. قبل از اینکه مرده را به آتش بسپارند شالی را که روی جسد مرده می‌گذارند از آن اوست. [معادل آن تقریباً مرده شور است] علاوه بر این جندل اسم طایفه‌ای است که آریایی نژاد هستند و شغل بیشتر افراد آن تجارت است:

کجا نام او جندل راه بر پری چهره و پاک خسرو گهر

**خنجر هندوان:** نوعی از خنجر که مثل شمشیر اروپایی‌ها از هر دو طرف انها ندارد

که آن را جمدهر خوانند و به سمت دسته پهن می‌شود:

چه از جوشن و ترک و برگستوان چه گوپال و چه خنجر هندوان

**رای:** لقب فرمانروایان هندو از طایفه راجپوتان که در مرتبه از راجه پایین تر است:

به جنگ آیدش رای و سازد سپاه به من بر کند روز روشن سپاه

**سروج (Saroj):** دریاچه گل نیلوفر آبی (Lotus)

همه پهلوان پارس و کرد و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروج

**سنج:** اصل واژه شنکه (Shankh) است و زنگوله‌ای است که هندوان در معابد

به وقت نیایش از آن استفاده می‌کنند:

برآمد خروشیدن کره نای همان سنج با بوق هندی درای

**سنجه:** کسی که از همه جهت موفق و پیروز باشد. هندوان نام پسرانشان را می‌گذارند:

ز دیوان به پیشش سر سنجه بود که جان و دلش زان سخن رنجه بود

\*

چو بشنید پیغام سنجه برفت بر دیو پیغام شه باز گفت

\*

۱. Chandal [به رای کامی].

چو سنجه سوآرم دو صد دیو مست که در جنگ گیرند مه را به دست  
**سیند:** آریایی نژادان وارد منطقه‌ای بی‌آب و علف شدند که امروز سیند (Sindh)  
 نامیده می‌شود. آنها سنگ‌های دریاچه دل را در محلی که گنگوتری (Gangotri) و  
 جموتری (Jamotri) نامیده می‌شود شکستند و از آن جا هفت رود جاری گردید. که آن  
 را سَپْتَه سیندهو [هفت رود] نامیدند و سیند مخفف آن است:

همه کابل و دنبر و مای هند وز رود و چین تا بدریای سند  
**صندل:** همان چندن است نوعی چوب معطر:

فرو برده از سبز صندل عمود که اندر دگر بافته چوب عود  
**صنم:** واژه شرون است که در معبد بودا می‌باشد. مثال آن در فوق گذشت.

**قنوج:** اسم شهری است در ایالت اترپرادش. گویند راجه‌ای بود که هفت دختر  
 داشت. همه کوژ پشت بودند. اصل واژه کنیا کنب بود. کنیا (Kanya) دختر و دوشیزه  
 است. کنب و خنب هم‌ریشه می‌باشند. یعنی شهر دختران کوژ پشت. فردوسی در مدح  
 سلطان محمود غزنوی گوید:

جهان را جهاندار محمود باد همی تا جهان است آباد و شاد  
 ز قنوج تا مرز خاور گرفت نبردش نجوید کسی ای شگفت

**کافور:** معرب واژه سانسکریت کپور است:

پر از مشک و کافور و یاقوت و زر طرازش همه گونه گونه گهر  
**کشف:** معرب واژه هندی کچهوا [Kachhwa] است به معنی لاک پشت:  
 چنان ازدها کو به رود کشف برون آمد و کرد گیتی چو کف

**کشمیر:** قبل از این که آریا نژادان وارد شبه قاره هند شوند نام این وادی سَتی سَر  
 بود. سَتی اسم یکی از همسران شیو بود و سر به معنی دریاچه است. و چون آریا نژادان  
 وارد این منطقه شدند آنها اسمش را تغییر داده به مناسبت کَشِیپ که یکی از نیاکان آنها  
 بود نامش را تغییر داده کشمیر گذاشتند:

ز کشمیر تا پیش دریای چین برو شهریاران کنند آفرین

**کُشن:** فردوسی واژه کوشان را در شعر چند جا به این صورت گنجانیده است:

ابا لشکر کُشن و گنج کیان نکردند آهنگ مازندران

پرسید کان سرخ پرده‌سرای یکی لشکر کشن پیشش به پای

✱

چو لشکر کشن بود بر هیرمند به دینارشان پای کردم بند  
گفتنی است که معمولاً هندوان در طاقچه‌ای که مجسمهٔ خدای خود را نگه  
می‌دارند چراغ سفالی روشن کرده و جلوی آن پردهٔ سرخ رنگ می‌کشند.

**کوتوال:** مشتمل بر دو واژه است کوت و پال. کوت (Kot) دژ را گویند و پال  
نگهبان و نگهدار است. یعنی نگهبان قلعه:

چو آگاه شد کوتوال حصار بر آویخت با رستم نامدار

**گاو میش:** در زبان سانسکریت معادل آن مهیش است:

نگاری نگارید بر خاک پیش همیدون به سال گاو میش

**گنگ:** رود مقدّس که برای هندوان آبش مانند زمزم متبرک است:

کزین پس سوی مازدژ هوخت گنگ چو کاکوی ما بنده ناید به جنگ

**مرداس:** مخفف امرداس است، نام پدر ضحاک بود و بدین گونه است واژه‌های

امرداد و امرداد:

که مرداس نام گرانمایه بود به داد و دهش برترین پایه بود

**ویر:** جسور و دلیر. در زبان پنجابی برای برادر بزرگ داش نیز به کار می‌برند:

همان بچّهٔ سیر ناخورده شیر ستاید همی مؤبد تیز ویر

**هری:** یکی از القاب شیو است که در هرات و هیرمند نیز راه یافته است. در اینجا

برای شهر هرات به کار برده شده است:

به مرو نشابور و بلخ و هری فرستاد بر هر سویی لشکری

✱

ز هر سو که بُد نامور مهتری بخواند و بیامد به دشت هری

**هندی درای:** دو نوع زنگ است. یکی مانند صفحه‌ای گرد و دومین شبیه لاله که

هر دو را از برنج درست می‌کنند. آن یکی که گرد است کنار آن در سوراخ طناب

گذاشته حلقه‌ای دسته مانند درست می‌کنند و در وقت نیایش آن را در دست راست

گرفته با دست چپ چوب می‌زنند و دومین که شبیه لاله است در داخل آن سنگی

نصب کنند و وقتی که آن را به حرکت می‌آرند از آن صدایی ترنم [رتم] مانند

برمی‌خیزد. از این زنگها در جنگ نیز استفاده می‌کردند. فردوسی در چندین جا در اثر خود درباره آنها گفته است:

خروشیدن کوس با کره نای همان زنگ زرین و هندی درای

اگرچه باز هم واژه‌هایی هستند که میان زبان فارسی و زبان‌های مختلف شبه قاره هند مشترک می‌باشند اما چون در شاهنامه نیامده‌اند لذا از نوشتن آنها در اینجا اجتناب می‌کنم. در آخر از استادان تاریخ ادبیات می‌خواهم که آنها لااقل توجه خود را به تاریخ کوشانیان مصروف بفرمایند تا از این اسطوره حقایقی نیز به منصفه شهود برسد.

### منابع

۱. تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر جعفر یاحقی و مهدی سیدی، جلد اول و جلد دوم.
۲. سیاست‌نامه، تصحیح محمد قزوینی، چاپ اقبال، تهران، ۱۳۴۴.